

مانیفستی برای مرکززدایی از شهرگرایی جهانی^۱

اریک شیرد، هلگا لیتنر، و آنانت مارینگانتی

برگردان: بهرنگ صدیقی

چکیده: جریان غالب دانش‌پژوهی شهری، شهری‌شدن را فرایندی جهانی تلقی می‌کند که در بهترین شکل از طریق کاربرد آن دسته از سازوکارهای توسعه در گستره‌ی جهانی حاصل می‌شود که نخستین بار در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به کار گرفته شده‌اند. اما ناکامی‌های مکرر این نگاه در تحقق آرمان‌هایش مبنی بر دستیابی همگان به ثروت و پایداری زیست‌محیطی، دانش‌پژوهان شهری را به بازاندیشی در خصوص پیش‌فرض‌های غالب در این زمینه واداشته است. در این مقاله، ما با تکیه به بیانیه‌ای ده‌بندی نشان می‌دهیم که مرکززدایی^۲ از شهرگرایی جهانی^۳ به ما کمک می‌کند تا نظریات شهری‌ای را که شهری‌شدن کشورهای شمال را هنجار تلقی می‌کند به نقد بکشیم. با مرکززدایی از شهرگرایی جهانی همچنین می‌توان توجهی ویژه به تخصص و رویکردهای نظری اکثریت شهرها، که زیر سایه‌ی شهرهای شمالی قرار گرفته‌اند داشت و آینده‌هایی بدیل برای شهرها تصور و محقق کرد.

۱. اصطلاح شهرگرایی/اوربانیسم از سال ۲۰۰۰ در پژوهش‌هایی که به زبان انگلیسی در حیطه‌ی مطالعات شهری با منظری بینارشته‌ای انجام گرفته، با ابهاماتی بیش‌ازپیش مواجه شده است. این اصطلاح در دیکشنری‌های انگلیسی و فرانسوی اواخر قرن نوزدهم به معنای مطالعه‌ی نیازهای فیزیکی جوامع شهری، مدیریت فضاهای شهری (برنامه‌ریزی شهری)، شیوه‌ی خاص زندگی ساکنان شهر، و شهری‌شدن بوده است. دیکشنری آکسفورد نیز چنین نمونه‌هایی از کاربرد این کلمه به‌دست می‌دهد:

”جزئیات یا ویژگی‌های خاص محلی، احساسات یا زندگی اجتماعی، محلی‌بودن^۴ یا شهرگرایی داستان“

”بسیاری از فضایل ابتدایی آشکارا با شهرگرایی و صنعت‌گرایی ناسازگارند (آلدوس هاکسلی)“

”همان‌طور که می‌دانیم پویایی شهرگرایی، خشونت، بیگانگی، جرایم و بزهکاری را که امروزه در شهرهای مان رو به‌افزایش است اجتناب‌ناپذیر می‌کند“

بنابراین شهرگرایی به مکانی (شهر) متمایز از دیگر مکان‌ها (روستا) اشاره دارد، شاخصه‌ی مدرنیسم، پیشرفت و توسعه و مادرشهر^۵ به‌شمار می‌آید، و با این وصف در مقابل ناحیه‌گرایی/محلی‌گرایی^۶ قرار می‌گیرد. درعین‌حال، شهرگرایی در پیوند است با مجموعه‌ای از بیماری‌های اجتماعی و وجوه تیره‌وتار توسعه که با گذشته‌ی ساده و بی‌پیرایه‌ی روستایی در تضاد است. این سویه‌های منفی شهرگرایی، مداخله را الزامی می‌کند: برنامه‌ریزی شهری برای دستیابی به توسعه و به حداقل رساندن کژکارکردهای اجتماعی.

۲. شهری‌شدن^۷ مقصد نهایی توسعه‌ی اجتماعی دانسته می‌شود: فریدمن و ولف این اصطلاح را برای اشاره به گذار به شهر به‌کار گرفته‌اند؛ لوفور از آن به عنوان انقلاب شهری یاد می‌کند؛ و اخیراً نیز اشمید^۸ و برنر^۹، آن را در قالب مفهوم شهری‌شدن

۱. این متن، برگردان مقاله‌ای است با همین عنوان با مشخصات زیر:

Sheppard, E., Leitner, H., & Maringanti, A. (2013). Provincializing global urbanism: a manifesto. *Urban Geography*, 34(7), 893-900.

۲. Provincializing

۳. Global urbanism

۴. Provincialism

۵. Metropole

۶. Provincialism

۷. Urbanization

۸. Schmid

۹. Brenner

سیاره‌ای مطرح کرده‌اند. به‌واقع، شهری شدن به جنبه‌ای غالب از تغییرات اجتماعی در جوامع پسااستعماری امریکای لاتین و آسیا و اخیرتر آفریقا و بخش‌هایی از اقیانوسیه که سفیدپوست نیستند بدل شده، به حدی که در طول تاریخ بی‌سابقه بوده است.^۲

در طول تاریخ طولانی شهرها، در حالی که پس از قرن شانزدهم اروپا و امریکای شمالی گوی سبقت را در شهری شدن از شهرهای آسیا و خاورمیانه ربوده بودند و به مهد شکوفایی و مرکز جهانی کردن سرمایه‌داری تبدیل شدند، امروزه دوباره این شهرهای آسیا و خاورمیانه هستند که بیشترین روند شهری شدن را تجربه می‌کنند. ورای این تغییر مهم، به‌نظر می‌رسد شهری شدن جوامع پسااستعماری با ویژگی‌های منحصر به فردی همراه بوده است: قطبی شدن اجتماعی، غیررسمیت^۳، تراکم جمعیت^۴، و روابط متقابل پیچیده بین شهر و روستا. این ویژگی‌ها، از منظر اروپا و امریکای شمالی، ناکامی‌های توسعه به‌شمار می‌آیند. بر این اساس ابرشهرهایی^۵ نظیر جاکارتا و لاگوس و کلکته و سائوپائولو نمونه‌ای از اوج این ناکامی‌ها قلمداد می‌شوند و از این رو نیازمند مداخله‌ای فوری هستند تا به مسیر صحیح (سرمایه‌داری) هدایت شوند.

۳. جریان غالب شهرگرایی جهانی^۶ بدنه‌ای همگن از تئوری‌ها و اقدامات نیست، بلکه مشتمل است بر انبوهی ناهمگن از ایده‌ها و اقدامات که به‌نحوی فزاینده از طریق شبکه‌های فراملیتی در جهان ردوبدل می‌شوند. این ایده‌ها و اقدامات، در شکل غالب‌اش، راهی است برای تفکر درباره‌ی شهرگرایی که آشکارا یا تلویحاً بر هنجار تلقی کردن شهرهای امریکای شمالی و اروپای غربی مبتنی است. این نوع شهرگرایی هم‌چنان ردپاهای سلطه و انباشت سرمایه‌ی پیشین را با خود دارد، مثل زمانی که استعمارگران اروپایی به دنبال بازسازی شهرهای آسیایی و آفریقایی جنوبی و امریکای لاتین بر اساس اصول برنامه‌ریزی شهری اروپایی برآمدند. پس از دوران استعمار، هدف بازسازی این شهرها و تبدیل آنها به مراکز پُررونق سرمایه‌داری جهانی (بر اساس پنداشته‌های نئولیبرال، مبنی بر این که سازوکارهای بازار سرمایه‌دارانه، در کنار مالکیت خصوصی و حکمرانی خوب، کلید شکوفایی هستند) بوده است. امروزه کلان‌شهرها تشویق می‌شوند تا به شهرهای مدرن جهانی، نظیر نیویورک و لندن و توکیو یا اخیرتر سنگاپور و هنگ‌کنگ و شانگهای (به‌مثابه‌ی مصادیق آسیایی هنجار شهر جهانی) بدل شوند. فعالان آگاه حوزه‌ی شهرگرایی جهانی به‌خوبی می‌دانند که اقدامات و سیاست‌های آنها در بسترهای محلی خاص، همواره برای تأمین منافع گروه خاصی تغییر می‌کنند و بومی‌سازی و دگرگون می‌شوند. بدین ترتیب، محلی‌سازی^۷ هنجارهای جهانی درواقع راهبردی است برای حراست از هژمونی کلان روایت‌ها.

این رویکرد غالب به شهرگرایی جهانی، سرمایه‌داری و لیبرال‌دموکراسی را هنجارهایی طبیعی و همیشگی می‌داند که قادرند بر مسأله‌ی فقر، نابرابری و بی‌عدالتی که در جهان جنوب بیداد می‌کند فائق آیند. این باور که تا مفرق غرق در نابرابری قدرت است از طریق تصاویر اغواگر رسانه‌ها، پژوهش‌ها و پرکتیس‌های آموزشی شرکت‌ها و نیز گروه‌های سیاست‌گذار و دانشگاهی اشاعه می‌یابد. این رویکرد عمیقاً نخبه‌گرایانه است و می‌کوشد هر آنچه را بر سر راهش است در خود حل کند. بنابراین تاریخ‌باوری امریکا/اروپامحور شاخصه‌ی این جریان غالب شهرگرایی جهانی است.

شهرگرایی جهانی غالب به‌رغم تأثیراتش و منابع قابل‌توجهی که به نام آن بسیج شده‌اند، همچنان در تحقق رفاه برای همگان ناکام مانده است. این شهرگرایی غالباً نتیجه‌ای جز شکست دربر نداشته است. ما به این ادعای بانک جهانی که سرمایه‌داری جهانی و الگوهای توسعه‌ی غربی امروزه می‌توانند سکونتگاه‌های غیررسمی مومبای را مانند زاغه‌های عصر ویکتوریایی لندن از بین ببرند مشکوکیم. برخلاف آنچه غالباً گفته می‌شود، استمرار زاغه‌ها صرفاً به سبب بد اجرا کردن فرامین شهرگرایی جهانی

^۱ . Planetary urbanization

^۲ . آنچه به انفجار شهرنشینی در اروپای قرن نوزدهم شناخته می‌شود و همزمان با تبدیل شهرهای اروپایی به هسته‌ی سرمایه‌داری صنعتی جهان رخ داد، تنها افزایشی سه‌برابری در شمار ساکنان این شهرها را موجب شد. حال آنکه در آسیا و آفریقا و اقیانوسیه و امریکای لاتین، جمعیت شهری در طی ۶۰ سال گذشته ۱۲ برابر شده است.

^۳ . Informality

^۴ . Congestion

^۵ . Mega-cities

^۶ . Mainstream global urbanism

^۷ . Localization

نیست، بلکه ریشه در خودِ تئوری‌های شهرگرایی جهانی دارد. علی‌رغم تمام مخالفت‌ها، پروژه‌های شهرگرایی جهانی کماکان در حال اجراست. این پروژه‌ها مشروعیت خود را مدیون شعارهای پوپولیستی و فعالیت‌های ایدئولوژیک‌اند که البته با چاشنی آشکال جدید زور و اجبار حمایت می‌شوند. این پیش‌فرض که چنین تئوری‌های جهانی‌ای با عطف توجه به شرایط محلی می‌توانند در هر فضا و زمانی به‌کار آیند، باید به چالش کشیده شود. حتی تئوری‌هایی که به نقد جهانی‌شدن و سرمایه‌داری می‌پردازند خودشان غالباً در رویکردها و تجربیات کشورهای شمال ریشه دارند، و ظرفیت‌شان برای به‌کارگیری در جاهای دیگر مورد تردید است – این همان چیستان پسااستعماری است. دانش‌پژوهان بسیاری در دههٔ گذشته به این نکته توجه و بر ضرورت اتخاذ رویکردهایی بدیل تأکید کرده‌اند.

۴. مرکززدایی از شهرگرایی جهانی به معنای بازشناسایی و تقویت مکان‌های جدید نظریه‌پردازی است تا بدین طریق بتوان در برابر و در ستیز با جریان غالب شهرگرایی جهانی قرار گرفت. شهرگرایی جهانی غالب نمی‌تواند دیگری را که کاملاً در خودش مستحیل نشده‌اند، پذیرا باشد. شهرهای افریقایی جدید و آسیای قاره‌ای هم شباهت‌ها و هم تفاوت‌هایی با هم‌تایان اروپایی و امریکای شمالی و ژاپنی خود دارند. شهرهای واقع در جهان جنوب هم‌زمان هم انباشته از امید و اشتیاق، ریسک و خطرند هم مملو از تعارض‌ها و تناقض‌های شدید. برنامه‌ریزی (یعنی تلاشی برای حرکت به سوی رشد و دستیابی به آن) در آن‌ها دشوار است اما صرف‌نظرکردنی نیز نیست.

۵. مرکززدایی چندین معنای بالقوه دارد. نکته‌ی مشترک در تمامی این معانی عبارت است از واسازی آنچه تصور می‌کنیم که می‌دانیم، و مختل کردن هنجارها درباره‌ی امور آشنا و غریب. این نگاه با روایتی از تئوری پسااستعماری همسویی دارد که در پی نشان‌دادن خصلت تنگ‌نظرانه‌ی ادعای دانش جهان‌شمول است. چاکرabortی با ایجاد تمایز بین تاریخ ۱ و تاریخ ۲ می‌کوشد اروپا را مرکززدایی کند. تاریخ ۱ درصدد است تاریخ توسعه‌ی اروپای غربی و امریکای شمالی را به عنوان هنجاری جهانی جا بزند که دیگران باید در مقایسه با آن قضاوت شوند. از این منظر، ناکامی در تطابق با تاریخ ۱ نشانه‌ی انحرافی نامطلوب است. چاکرabortی اشاره می‌کند تاریخ مسلم‌انگاشته‌شده‌ی ۱ بدین ترتیب با سطحی و بی‌اهمیت‌خواندن تاریخ ۲ حضور آن را (که قدرت خود را از مقاومت در برابر مستحیل‌شدن در زندگی سرمایه‌داری جهانی می‌گیرد) تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. برای این‌که چنین تاریخ‌های بدیلی شایسته‌ی بررسی تلقی شوند، لازم است خط‌سیر اروپایی تاریخ ۱ مرکززدایی شود و به‌مثابه‌ی یک تاریخ در میان تاریخ‌های متعدد محلی هم‌تراز که همگی شایسته‌ی توجه‌اند، تلقی شود. مرکززدایی از اروپا به معنی روگردن دست اروپامحوری است. اروپامحوری‌ای که اروپا را غایت جهان تصویر می‌کند – و هر جا خارج از آن محکوم است به آنچه چاکرabortی اتاق انتظار تاریخ می‌خواند. بنابراین، مرکززدایی نوعی راهبرد حیاتی است برای نشان‌دادن اینکه امر کلی^۱ چیزی جز مکان خالی نیست – مکانی که اگرچه ضروری و اجتناب‌ناپذیر است اما همواره محل نزاعی است میان رقبای مختلف برای اثبات اینکه چه کسی باید آن را اشغال کند. در این بافت و بستر، مرکززدایی مستلزم استعمارزدایی از ادعاهای دانش جریان غالب است.

مرکززدایی هم‌چنین یک فرایند فضا‌زمان‌مند، یا به عبارتی جغرافیاتاریخ^۲ است. جغرافیاتاریخ ۱ مکان‌ها^۳ را واحدهای سرزمینی محصور (دولت-ملت‌ها) می‌داند که در یک مسیر خطی واحد، در حالی‌که عقبی‌ها چشم به دهان آن‌هایی که جلوترند دوخته‌اند، در مسیر توسعه با سرعت‌های متفاوت حرکت می‌کنند. تعامل بین این مکان‌ها امری مفید و تقویت‌کننده برای هر دو طرف تصور می‌شود – آنتی‌تزی در مقابل توسعه‌ی نابرابر جغرافیایی – که به همسویی سرزمین‌های عقب‌افتاده با سرزمین‌های پیش‌روتر شتاب می‌بخشد و نهایتاً منتهی به جغرافیایی مسطح با فرصت‌هایی برابر می‌شود.

برخلاف این رویکرد که بر روایتی غیرفضایی از جهانی‌شدن^۴ مبتنی است، جغرافیاهاتاریخ ۲ مکان‌های متمایز شده‌ای را به‌تصویر می‌کشد که به‌واسطه‌ی اتصال‌های نامتوازن و نوظهور در یکدیگر تنیده‌اند. این جغرافیاهای رابطه‌ای^۵ و حادثی^۱، نابرابری‌های

۱. The universal

۲. Geohistory

۳. Places

۴. Non-spatialized globalization

۵. Relational

از پیش موجود را، که گه‌گاه در نتیجه‌ی تغییرات کیفی در روابط قدرت مختل شده‌اند، تقویت می‌کنند. به‌جای تصور قلمروهای دقیقاً تعریف‌شده، ازجمله مناطق جهانی جنوب و شمال، این رویکرد تفاوت‌های ایجادشده در مقیاس‌های گوناگون را ناشی از آن می‌داند که چطور ساکنان هر مکان درون و در خلال فرایندهای فرامحلی^۲ قرار می‌گیرند.

۶. بنابراین، مرکززدایی از شهرگرایی جهانی به معنی واسازی تخیل‌های موجود از شهر است. به‌جای قواعد جاری در مطالعات شهری برای مفهوم‌پردازی شهرها به‌مثابه واحدهای سرزمینی^۳ متمایز و محصور، شهرها باید به‌مثابه‌ی اموری باز و گشوده و درهم‌تنیده در نظر گرفته‌شوند که از مرزبندی‌های رسمی‌ای که مرز و محدوده‌های آن‌ها را تعریف می‌کنند عبور می‌کنند. فرآیندها، رویدادها و پدیدارهایی که درون مرزهایی که ما بر حسب عادت شهر می‌خوانیم در جریان‌اند، به هیچ وجه مختص و محدود به مکان‌هایی که این پدیده‌ها در آن‌جا مشاهده می‌شوند، نیستند. به‌ویژه در جوامع پسااستعماری که روستاها از جمعیت خالی نشده‌اند و مناطق شهری نیز نمی‌توانند امکانات لازم را برای زندگی مهاجران بی‌شمار فراهم آورند، پیوند جغرافیایی پیچیده‌ای میان شهرها و روستاها وجود دارد و هر یک بر دیگری تأثیر می‌گذارد. اثرگذاری شهر و روستا بر یکدیگر به‌شکلی نابرابر و البته یک‌طرفه صورت می‌گیرد و از این رو برای هر دو به یک اندازه سودمند نیست. همین وضعیت در مورد فرآیندهای اجتماعی-طبیعی که همراه با شهر تغییر می‌یابند نیز صادق است: شیوه‌های پیچیده، نابرابر و به‌لحاظ جغرافیایی برخالی^۴ که شهرها را در قالب چیزی بیش از امور انسانی نمایان می‌کند. علاوه بر این، شهرها به‌واسطه‌ی بدن‌های انسانی و کالاها و پول و ایده‌ها و هنجارها پیوند و اتصال نامتواز و نابرابری با یکدیگر می‌یابند. همین پیوند و اتصال متقابل نوعی موقعیت‌مندی^۵ اجتماعی-فضایی نابرابر را بازتولید می‌کند چرا که برخی مکان‌ها را در اولویت قرار داده و بقیه را نادیده می‌گیرد. سومین اتصال با گذر از مقیاس‌ها اتفاق می‌افتد: از خانه تا محله، شهر، کشور و فراتر از آن. این امر منجر به بروز تعارض در سیاست‌های متفاوتی می‌شود که در مقیاس‌های متفاوت در پیش گرفته می‌شوند: سیاست‌هایی که در سطح جهانی پیاده می‌شوند بر شهرها و محله‌ها و خانه‌ها تأثیر می‌گذارند و آن‌هایی که در سطح محلی عمل می‌کنند با تلاش‌های بدیل و از پایین به بالا به‌دنبال به چالش کشیدن سیاست‌های کلان هستند.

۷. در برابر شهرگرایی جهانی، برخی با الهام از مطالعات فرودستان^۶، شهرگرایی فرودستان^۷ را به‌مثابه‌ی دیگری آن طرح کرده‌اند. در مقابل دیدگاهی که سعی می‌کند از راهی دور برای شهرها راهبرد تعیین کند، شهرگرایی فرودستان تأکید خود را بر زندگی زیسته و روزمره‌ی شهری می‌گذارد و به شیوه‌های آشکار و پنهانی می‌پردازد که فرودستان با بهره‌گیری از تاکتیک‌های بقا و براندازی آنها را به‌کار می‌گیرند تا هژمونی شهرگرایی جهانی غالب را برهم‌زنند. شهرگرایی فرودستان با تمرکز بر زندگی روزمره، آگاهانه از درگیرشدن در پرسش از دولت، سرمایه و سازمان‌دهی کنش‌های جمعی کناره می‌گیرد – از این منظر همه‌ی این پرسش‌ها در حال حاضر آلوده‌اند به نخبه‌گرایی و کلان‌تئوری‌ها^۸. شهرگرایی فرودستان در عوض با عزمی راسخ بر تاکتیک‌ها، تخطی‌ها^۹ و اسکان متمرکز است. شهرگرایی فرودستان، همچون شهرگرایی جهانی، یک تئوری یکپارچه نیست. پژوهش‌های این حیطه به مواردی چون شهرگرایی شورشی^{۱۰} و تصرف‌گرانه^{۱۱} متمرکزند و در پی آن‌اند که دریچه‌های تازه‌ای به آن راه‌های اسکان در شهرها باز کنند که در جهت مخالف شهرگرایی جهانی یا در جهت برهم‌زدن آن حرکت می‌کنند.

ما ضمن همدلی با این نگاه، به نقد رویکردهای اولیه‌ی مطالعات فرودستان می‌پردازیم که مفهوم فرودست را بر اساس نوعی “تفاوت جمعیت‌شناختی” بین نخبگان و باقی افراد مفهوم‌پردازی کرده‌اند. تقلیل فرودستی به عادت‌واره^{۱۲} و خصیصه‌های مردم

^۱ . Contingent

^۲ . Trans-local

^۳ . Territorial

^۴ . Geographically fractal

^۵ . Positionality

^۶ . Subaltern studies

^۷ . Subaltern urbanism

^۸ . Grand theory

^۹ . Encroachment

^{۱۰} . Insurgent

^{۱۱} . Occupancy

^{۱۲} . Habitus

فرودستی که در قلمروی دیگری سکونت دارند (متمایز از نخبگان)، شهرشناسی فرودستان را وادار می‌کند فرودستان را به‌مثابه‌ی کسانی که توانایی سخن‌گفتن ندارند بازنمایی کنند. این پیش‌فرضی مسأله‌دار است و باید تأکید کرد جماعت فرودست/زیرسلطه قطعاً می‌توانند از جانب خودشان سخن بگویند. فرودستان راه‌های بسیار پیچیده‌ای را برای ارتباط با یکدیگر و با دولت و سرمایه دنبال می‌کنند. این نگاه به نحوی نادرست مقاومت، غیرقانونی بودن^۱، غیررسمیت و نظایر آن را منحصر به فرودستان می‌داند و دست‌داشتن ثروتمندان و قدرتمندان را در این امر نادیده می‌گیرد.

بنابراین مرکززدایی از شهرگرایی جهانی با تأکید بر اهمیت اقدامات هرروزه‌ی جماعت زیرسلطه در شهرها و ورای آن، جهانی‌نگری شهرگرایی فرودستان^۲ را ضروری می‌داند. این جهانی‌نگری در واقع در تضاد با نگاهی است که با دیگری‌سازی فرودستان به واسطه‌ی محلی و بومی‌بودن‌شان اقدام به رمانتیزه‌کردن شهرگرایی فرودستان می‌ورزد. جهانی‌نگری را اسپوواک از هایدگر وام گرفته است، تا نحوه‌ی عرضه‌ی جهان سوم/پسااستعمار به جهان – البته جهانی که از اساس از طریق جغرافیاتاریخ ۱ بر ساخته شده – را توصیف کند. سیمون جهانی‌نگری را برای اشاره به شیوه‌ای که شهرنشینان تحت سلطه‌ی افریقایی، که غالباً تصور می‌شود صرفاً به صورت بخشی و محدود عمل می‌کنند، از خلال آن اتصالات و ارتباطات پیچیده و عمیقی در سراسر جهان می‌گسترانند به‌کار می‌برد. اُنک و روی این جهانی‌نگری را فعلی به معنای ”هنر جهانی‌بودن“ به‌کار می‌برند که بدیلی هستی‌شناختی‌ست در مطالعه‌ی شهرها. جهانی‌نگری در واقع به مجموعه‌ای از پرکتیس‌های متنوع اشاره دارد که از یکسو به دنبال ”افسارزدن و کنترل رژیم‌های جهانی ارزش“ و تولید ”رژیم‌های حقیقت“ است و از سوی دیگر به دنبال ”سیاست‌های تخطی‌گرانه‌ی ساکنان، شهروندان و مهاجران“. ما ضمن تأیید این اهداف می‌پرسیم چگونه پرکتیس‌های جهانی‌نگری شهری قابل تشخیص و مفهوم‌پردازی‌اند؟

۸. جهانی‌نگری‌ای که از تجربه‌های فرودستان پدید آمده است، می‌تواند مؤلف رویکردهای تئوریک بدیل باشد و ظرفیت آن را دارد که در مقابل تئوری‌هایی قرار گیرد که ذیل بحث شهرگرایی جهانی طرح‌شده‌اند و بنابراین جغرافیاهای موجود دانش و تولید تئوری را مرکزیت‌زدایی می‌کنند. دانش به‌طور مرسوم در جغرافیای تاریخی اروپا و امریکای شمالی تولید می‌شود. جغرافیای تاریخی ۱ مفسرین مرفه دانش اروپایی و امریکایی را به‌عنوان متخصصان و پیشگامان توسعه‌ی موفق معرفی و به مناطق پسااستعماری و جماعت زیرسلطه تحمیل می‌کند (ناگفته نماند که همواره تغییر جهت‌های دوره‌ای و حتی برعکس‌شدن مسیرها در نسخه‌ها و دستورالعمل‌های شهرگراهای جهانی وجود دارد. هم‌چنین با محقق‌نشدن مداوم قول‌ها و آمال این شهرگراها در شکوفایی و پایداری شهری روبه‌رو هستیم). رویکردهای بدیل هیچگاه کاملاً خارج از فضای شهرگرایی جهانی غالب ظهور نمی‌کند. تئوری‌پردازی بدیل صرفاً مسأله‌ی تئوری‌های شمال در مقابل جنوب نیست، بلکه ”راهی برای دانستن و-بودن است که قابلیت تغییردادن تئوری‌های کشورهای شمال و واژگون کردن کلی‌گرایی^۳ آن‌ها را برای بازنویسی دیگرگون دارد“. در واقع تئوری‌های بدیل حتی ممکن است از دل تجربیات مخاطره‌آمیز شهرهای اروپایی و امریکای شمالی برخیزد و از درون آن‌ها بجوشد. هم‌چنین این دست نظریات می‌توانند امکان اندیشیدن به شهرهای اروپایی و امریکای شمالی را به ما بدهند و درست مانند مطالعه‌ی شهرهای دیگر ایده‌هایی روشن‌گر در اختیارمان بگذارند. حتی از برخی جهات، تجربیات فعلی شهرهای آسیایی و افریقایی، ممکن است نشانی از آینده‌ی زندگی شهری در اروپا و امریکای شمالی باشند (مثلاً تفاوت فرهنگی، زیست غیررسمی، بیکاری).

۹. تئوری‌پردازی‌های بدیل راهی را برای روایت‌هایی از شهری‌شدن در سطح جهان باز می‌کند که لزوماً تجربه‌ی امریکای شمالی و اروپا را بنیان‌گذار تلقی نمی‌کند. بلکه می‌کوشد برنامه‌ای مسئولانه تدوین کند. اسپوواک مفهوم سیاره‌ای^۴ را به‌مثابه‌ی بدیلی برای امر جهانی مطرح می‌کند. او علیه رژیم‌های جهانی حقیقت و ارزش بحث می‌کند، که از نظر او هم از طریق این اسطوره

^۱ . Illegality

^۲ . Worlding subaltern urbanism

^۳ . Universalism

^۴ . Planetarity

که جهان موضوعی برای کنترل بشر است رواج می‌یابند و هم بر اروپامحوری مبتنی‌اند. در مقابل، نگاه سیاره‌ای سیاره‌ی ما را ”پر از دیگربودگی‌ها که متعلق به سیستمی دیگرند ... که ما در آن به عاریه ساکنیم“ می‌بیند:

”اگر ما خود را به‌جای عاملان جهانی، سوژه‌های سیاره‌ای بدانیم، مخلوقات سیاره‌ای و نه موجودیت‌هایی جهانی، دیگربودگی‌مان دیگر قابل جدا شدن از ما نیست؛ [با این وصف] دیگربودگی نه نفی دیالکتیکی ما، که محاط بر ما خواهد بود و درعین‌حال ما را کنار می‌گذارد.“

نگاه به شهرگرایی و شهری‌شدن از خلال عینک سیاره‌ای دریچه‌ی دیگری‌بودگی را باز نگه می‌دارد. این نگاه بر کثرت شهرگرایی‌های جهانی‌نگر شده^۲، و نه جهانی، توجه دارد و همچنین تأکید دارد که جهان صرفاً تحت سلطه‌ی شهر نیست. باین‌حال، فرایندهایی که از طریق شهرها عمل می‌کنند ظرفیت شکل‌دادن به شهری‌شدن را در هر جایی دارند. گرچه جهان ممکن است بیش از همیشه شهری به‌نظر بیاید، اما زندگی شهری چیزی بیش از فرایندها و رخداد‌های شهری و انسانی است. اینچنین مفهوم‌پردازی‌ای متفاوت است از آنچه برنر شهری‌شدن کره‌ی زمین می‌نامد. شهری‌شدن کره‌ی زمین به معنای فراگیر شدن مناسبات شهری در جهانی است که گونه‌های متفاوتی از سرمایه‌داری، نئولیبرالیسم و امثالهم را با توجه به بسترهای محلی بومی می‌کند.

۱۰. به‌لحاظ روش‌شناختی، تئوری‌پردازی بدیل مستلزم آن است که دانش‌پژوهان شهری با جدیت به دانش‌های متمایزی بپردازند که در و از طریق گذران زندگی در کشورهای جنوب پدید آمده‌اند.^۳ دانش تولید شده در جهان جنوب غالباً داده و اطلاعات تجربی خام به‌شمار می‌روند. دانش‌پژوهان باید به‌طور فزاینده‌ای در این تقسیم‌بندی تردید کنند و البته در پی برهم‌زدن سلسله‌مراتب شناختی آن نیز برآیند. سروکار داشتن با چنین دانش‌هایی مستلزم آن خواهد بود که دانش‌پژوهان شهری موضوعات پژوهش و نقش‌شان را در تولید دانش جدی‌تر بگیرند. این امر می‌تواند از راه‌های متفاوتی حاصل شود، اما مستلزم آن است که دانش‌پژوهان شهری قوه‌ی تخیل خود را درباره‌ی پژوهش و آموزش و پرورش بکارگیرند. برای مثال، در اقدام‌پژوهی‌های مشارکتی^۴ افراد مورد پژوهش، خود به همکاران در اجرای پژوهش بدل می‌شوند. البته نباید تصور شود دانش حاصل از چنین روش‌هایی را بدون انتقاد باید پذیرفت. برنامه‌ی پژوهشی شهری نوین که ما از آن پشتیبانی می‌کنیم باید به شیوه‌هایی راهگشا به کثرت و تفاوت‌های هم‌پوشان بپردازد و هدفش در نهایت مفصل‌بندی اشتراکات دانشی^۵ باشد – مبنایی برای تئوری‌پردازی اما درعین‌حال برای تعهدات اخلاقی-سیاسی^۶. اشتراکات دانشی تولید شده از طریق همبستگی‌های انتقادی میان دانش‌پژوهان و مشارکت‌کنندگان، به‌مثابه‌ی قلمرو تئوری‌پردازی، ظرفیتی برای مقابله با تئوری‌های شهری از پیش موجود که در آکادمی تولید می‌شود فراهم می‌آورد.

جریان غالب شهرگرایی جهانی، آن‌گونه که از جانب نهادهای صاحب‌نفوذ دانشگاه و حکومت رواج می‌یابد، موانعی برای گذران زندگی افراد در اکثر شهرها پدید آورده است. این امر فرایندهای شهری‌شدنی را که تقویت‌کننده‌ی مدل استعماری در جهان‌اند، تداوم می‌بخشد. از این‌رو دانش‌پژوهان شهری باید مبنایی برای به چالش کشیدن قدرت فراگیر و قطعی‌پنداشته‌شده‌ی آن بیابند.

تحقق ایده‌ی جغرافیای شهری مبتنی بر ”گشودگی رادیکال به‌مثابه‌ی روش“، نه‌تنها مستلزم مرکززدایی از جریان غالب شهرگرایی است، بلکه نیاز به پافشاری بر نوعی گشودگی نسبت به مرکززدایی از تئوری‌پردازی‌های پیشرو و رادیکالی نیز دارد که نسل گذشته‌ی دانش‌پژوهان شهری ساخته و پرداخته‌اند. اگر می‌خواهیم ”جغرافیای نظری را وسعت بخشیم“ و ”قوانین

^۱ . Alterity

^۲ . Worlded urbanism

^۳ . منظور ما از جنوب هر جایی از جهان است که گذران زندگی به سبب فرایندهای جغرافیای تاریخی استعمارگری و سرمایه‌داری جهانی ناامن است.

^۴ . Participatory action research

^۵ . Knowledge commonalities

^۶ . Ethicopolitical

نظری را آن‌چنان تغییر دهیم که تئوری‌های شهری با شرایط قرن بیست و یکم وفق یابد“ لازم است به رویکردهای تئوریک بدیل متوسل شویم و رویکرد سیاره‌ای را در شهرگراییِ معاصر به رسمیت بشناسیم.